

## مولانا محمد صوفی مازندرانی و معاصرانش

اکبر ثبوت\*

### چکیده

مولانا محمد صوفی مازندرانی جهانگرد، فاضل، عارف و شاعر، متخلص به محمد، در نیمه دوم قرن دهم هجری در آمل به دنیا آمد و پس از چند سفر و اقامت در مناطق مختلف، سرانجام به هند رفت و برای همیشه در احمدآباد گجرات مقیم شد. در این مقاله پس از شرح مختصری پیرامون زندگی و آثار وی، شانزده تن از معاصران وی که با او مراوده و مصاحبت داشتند معرفی شده‌اند؛ و نگارنده کوشیده است تا با مشخص کردن نوع ارتباطات او با معاصران و نظر آنان نسبت به وی، شناخت دقیق‌تری از او به دست دهد.

کلیدواژه: مولانا محمد صوفی، بتخانه، دیوان اشعار، منظومه ساقی‌نامه.

بیا ساقی آن آب انگور را	هـمان زاده آتش طور را
بده تا بر آتش نهم عود خویش	بسوزانم این بود و نابود خویش
برون آیم از کسوتِ وهم و شک	چو عیسی مجرد روم بر فلک
گذارم به میخانه افتاده است	در آن جا که ساقی چومه ساده است
دگر با خودم آشنایی نماند	سر وصل و برگ جدایی نماند
دریغا که گم شد سرپای من	من از خویش گم گشته‌ام وای من
برافروز ساقی چراغی ز می	مگر ره به خود یابم از نور وی
بده می که بنماید آیات من	عوارض کند دور، از ذات من
بده ساقی آن جام بی‌جسم را	همان معنی حرف بی‌اسم را...

\*. عضو مشاوران علمی دانشنامه جهان اسلام و فصلنامه آینه میراث.

مولانا محمدبن عبدالله صوفی مازندرانی مردی جهانگرد، فاضل، عارف، شاعر و متخلص به محمد بود. در نیمه دوم قرن دهم هجری در آمل از شهرهای شمال ایران پای به جهان نهاد و از مولد خود به شیراز رفته، در آن جا به تحصیل کمال پرداخت؛ و پس از اقامتی طولانی در آن جا، مجدداً رو به سفر آورد و مدتی در کازرون و گویا پانزده سال در مکه مقیم بود، و سالی یک بار به مدینه به زیارت رسول (ص) می‌رفت؛ سپس به بسیاری از بلاد سفر کرد و در سال ۱۰۰۰ ه.ق عازم هندوستان شد؛ و پس از گشت و گذار در نواحی مختلف شبه قاره، رحل اقامت در احمدآباد گجرات افکند؛ همان شهری که یادآور زادگاه وی بود:

مرا گجرات از آن گشته است مسکن که از مازندرانم یادگار است  
ملا محمد صوفی در گجرات منظور نظر اشراف و اعیان بود و با این همه، از ورود در جرگه ملازمان ایشان پرهیز می‌نمود. سال‌ها از عمر خود را به سرایندگی و انتخاب اشعار و نرد و کمانداری و کتابت گذرانید؛ و گاهی برای گردش به مناطق مجاور همان شهر می‌رفت. چندی نیز در اجمیر اقامت گزید؛ و با آن که مردی زاهد و تارک دنیا بود، برخی او را متهم به الحاد می‌نمودند. سرانجام هنگامی که او را علیرغم میل باطنی خود برای دیدار با جهانگیر شهریار هند می‌بردند، در سال ۱۰۳۵ ه.ق (و به قولی ۱۰۳۲ ه.ق) در سرهند درگذشت. این مصرع ماده تاریخ وفات اوست:

مجرّدانه یکی شد به حق محمد صوفی

## آثار

۱. بتخانه: مهم‌ترین اثر ملا محمد صوفی و مجموعه‌ای از اشعار ۱۲۰ شاعر پارسی‌گوی و مشتمل بر ۶۰۰۰۰ بیت است که از میان ۴۰۰۰۰۰ بیت برگزیده شده است.

۲. دیوان اشعار: مشتمل بر هزار و چند صد بیت (البته مجموع سروده‌های او بیش از ۴۰۰۰ بیت است).

۳. منظومه ساقی‌نامه: پیش از سفر به هند سروده است.

دیوان اشعار وی در سال ۱۳۴۷ ش به اهتمام مرحوم سید محمد طاهری شهاب در ایران منتشر شده؛ و منظومه ساقی‌نامه که ابیاتی از آن در آغاز این مقاله آمد، در ایران و هند - در ضمن تذکره میخانه تألیف عبدالنبی فخرالزمانی - به چاپ رسیده؛ و از بتخانه

دو نسخه خطی یکی در کتابخانه مجلس شورای ملی سابق؛ و دیگری در بادلیان سراغ داریم.<sup>۱</sup>

با استفاده از سه اثر نامبرده و نیز تذکره‌ها و مجموعه‌ها و منابع دیگر، به پژوهش‌های متعدّد و ارجداری در پیرامون احوال و آثار و اشعار ملامحمد صوفی مازندرانی می‌توان پرداخت که ما در این جا به تحقیق در یک جنبه از زندگی او یعنی پیوندهایش با معاصران خود - اعم از ایرانی و هندی - بسنده می‌نماییم.

\*\*\*

### ۱. شیخ ابوالقاسم کازرونی

مردی فاضل و شاعر که قاسم و قاسمی تخلص می‌کرد و خصوصاً قصاید او را ممتاز می‌شمرده‌اند. ملامحمد صوفی ظاهراً هنگام تحصیل در شیراز با وی معاشر و محشور بود؛ و پس از ترک آن شهر، در کازرون صحبت وی را دریافت و مدتی در آن جا به سر برد؛<sup>۲</sup> و بعدها که به هند رفت، از آن جا نامه‌ای برای او فرستاد و او در پاسخ قصیده‌ای گفت که ابیاتی از آن را می‌آوریم:

دמיד صبح و شب من ز من کنار نکرد	جهان شکفت و گلستان من بهار نکرد
تنا و مدح برآمد دوباره گرد جهان	به جز محمد صوفی کس اختیار نکرد...
به مشک و عنبرآلوده بود نامه دوست	مرا جراحت دل جز یکی هزار نکرد
از آن دیار که یار منست و دلبر من	زمانه قسمت من خاک آن دیار نکرد...
بر آن گزیده آزاده آفرین خدای	که غیر تخم قناعت نکشت و بار نکرد
عزیز من که به هر جا بود گرامی باد	مرا چه گویم کز خود چه شرمسار نکرد
چو آفتاب که نورش دریغ نیست همی	بتافت بر من و زین خاک تیره عار نکرد... <sup>۳</sup>

در برابر این سروده‌ها، ملامحمد صوفی اشعاری به رشته نظم کشید و این هم چند بیتی از آن:

خدا گواست که در کازرون برای سخن  
ظهور کرد درین روزها خدای سخن  
خدایگان جهان سخن ابوالقاسم  
که عقل کل سزدش کمترین گدای سخن...  
قصیده‌ای که فرستاده شد به جانب من  
ز صدر عالی آن صدر و مقتدای سخن...

آینیش

چنان نمود مرا کاسمانِ پُر اختر  
بیافرید خداوند در فضای سخن  
مرا به مُلکِ سخن پادشه از آن کردند  
که سایه بر سرم افکند آن همای سخن...  
در جواب وی مجدداً قاسمی اشعاری به همان وزن و قافیه سرود که ابیاتی از آن ذکر  
می‌شود:

قسم به ذاتِ جهان آفرین خدایِ سخن  
که جز خدای نباشد کسی سزایِ سخن...  
به پوست تخته و کشکول و بانگ شیء الله  
جهان بگشتم یعنی منم گدایِ سخن  
چو مردِ خسته که کوید درِ سرایِ حکیم  
به جدّ و جهد بکوبم درِ سرایِ سخن  
نخست راهِ سراپرده کسی پیویم  
که کس چو او نبرد ره به پرده‌های سخن  
سخن شناسِ سخندان، محمد آن که رهی  
به آشنایی او گشت آشنای سخن  
زصیت گفته او بلبلانِ هفت اقلیم  
بریختند پر و بال در هوای سخن...  
نوازشی که فرستاد سوی من زین پیش  
نه نامه، گنجی بود آن ز گنج‌های سخن...  
شدم ز شکرِ چنان نعمتی به عمد خموش  
که در برابر آنم نبود رایِ سخن  
دو سال مُهرِ خموشی نهاد نطقِ مرا  
یکی که با سخنِ او نبود جایِ سخن  
چه عذر گویم اگر پرسدم ازین تقصیر  
که جان چرا نفرستادیم بهایِ سخن  
همیشه تا که بدیع آید و قبول کنند  
ز مفسلانِ معانی هدیه‌های سخن  
قبول باد در آن حضرت این متاعِ قلیل  
که نیست غیر قبولِ تو رونمای سخن<sup>۴</sup>

افزون بر سروده‌های یاد شده، در شرح حال محمد صوفی آورده‌اند که: «شیخ ابوالقاسم در وصف او اشعار دُرربار بسیار دارد». و هم آورده‌اند که: «هریک از آن دو، دیگری را مدح گفته است».<sup>۵</sup>

## ۲. میرزا غازی ترخان (م: ۱۰۲۰ ق)

از سرداران و حکام دوره اکبر و جهانگیر که شاعر و موسیقی‌دان نیز بود و وقاری تخلص می‌کرد. وی در عمر کوتاه ۲۵ ساله خود به مناصب عالی رسید؛ و در گرمی داشت اهل دانش و ادب اهتمام تمام داشت. هنگامی که والی سند و قندهار بود، مولانا محمد صوفی را که در گجرات اقامت داشت به قندهار دعوت کرد؛ ولی او به عذر کبر سن و دوری راه، از قبول دعوت خان ادب پرور سرباز زد و در جواب چنین نوشت: آن عزیز را خدا یار و روزگار سازگار. استماع اخلاق و اطوار و اوضاع ایشان، تخم محبت در دل محمد کشته بود؛ و رسیدن نامه گرمی چون آفتاب به حمل و باران به محل، آن را به کمال رسانید. اکنون شوق دیدار غالب است، ولیکن مسافت بعیدست، و مرا پیری دریافته و ناتوانی فرو گرفته.

پسیری سر راه ناصوابی دارد      گلنار رخم به رنگ آبی دارد  
بام و در و چار رکن دیوار وجود      لرزان شده، روی در خرابی دارد  
دستم از گیرایی مانده، و پایم از روایی:  
فرومانده دستم ز می خواستن      گران گشته پایم ز برخاستن  
از بار محنت ایام پشتم دوتا، و روی بر پشت پاست:  
راکعم کرد روزگار حسود      وز پی این رکوع داشت سجود  
گشت قامت دوتا و با من گفت      که همی زیر خاک باید خفت  
از تطاول لیل و نهار، آیم از روی رفت و رنگ از موی:  
موی چون روی پنبه‌زار شده      روی چون پشت سوسمار شده  
مانده‌ام چون معانی باریک      پرخطرتر ز خاطر تاریک  
الفصّه:

شکسته شد آن مرغ را بال و پر      که جولان زدی در جهان سال و ماه  
روزی که مویکب عالی بدین حدود نزول نماید، ان شاء الله العزیز:  
لنگ و لوک و چفته شکل و بی‌ادب      سوی او می‌غیز و او را می‌طلب

تا مستوفی دفترخانه ارادت، از دیوان کن فیکون، پروانه ماهیات مجردة بسیطه و اسناد تشخصات مادیّه مرکبه را به محصلان وجود داده، نقد عشرت را به جنس محنت، در دفاتر لیل و نهار از محاسبه ارباب تحاویل زمان، به صیغه تبدیل به خرج باقی مجری دارد. همیشه ساحت دارالملک اخلاص بنده کمترین، جولانگاه ابلق شفقت و عنایت آن مخدوم باد.<sup>۶</sup>

### ۳. میرزا قوام‌الدین جعفر آصف‌خان قزوینی (م: ۱۰۲۱ ق)

اصل وی از خاندانی معروف و محترم بود که بزرگان آن، در ایران و هند به مناصب عالی نائل شدند. ملکه ارجمند بانو نواده دختری عموی وی و ملکه نورجهان دختر عمه‌اش بود. خود او از ارکان سلطنت اکبر و جهانگیر و - علاوه بر جایگاه سیاسی و اجتماعی چشمگیر - از خوشنویسان، شاعران و منشیان زبردست و ممتاز عصر خود به‌شمار می‌آمد و جعفر تخلّص می‌کرد. وی ملامحمد صوفی را به نزد خویش خواند و او این دعوت را نپذیرفت و در پاسخ آصف‌خان نوشت:

بنده محمد صوفی به عرض می‌رساند که: راه و رسم این بود که مکرر به خدمت آیم و ملازمت به جای آورم؛ ولی نیامدن را جتهی هست، اگر صداع نبوده باشد معروض دارد: یکی آن که: کسی که به این درویش احسانی نمود، خجالتی از او حاصل است که ملاقات را دشوار می‌کند، دیگر آن که: حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرموده است که: بئس الفقیر علی باب الامیر، دیگر عمل به این بیت پسندیده می‌دانم:

تات نخوانند، همی باش لنگ      تات نپرسند، همی باش گنگ

دیگر ملازمان و حاجبان اقبالی ننمایند؛ و من بنده:

به خلد ننگم ار پیش نایدم رضوان      به کعبه در نروم تا نخواندم بواب  
دیگر بدانچه فرمایند مطیع و متقاد است.<sup>۷</sup>

### ۴. میرزا حسن بیگ خاکی شیرازی (م: ۱۰۲۲ ق)

از خاندانی بزرگ از شیراز. در روزگار اکبر به هند آمد و از مورخان عصر جهانگیر و همان است که ملامحمد صوفی، در سال ۱۰۱۰ ه. ق در گجرات، به خواهش و توجّه او به تنظیم و تدوین بتخانه پرداخت.<sup>۸</sup>

## ۵. مولانا محمدحسین نظیری نیشابوری (م: ۱۰۲۱ یا ۱۰۲۳ ق)

از شاعران معروف که سال‌ها در هند در ظل حمایت اکبر و جهانگیر و امرای دربار مغول زیست؛ و در دوازده سال آخر عمر، در گجرات روزگار خود را به فراغت و رفاه می‌گذرانید؛ و با ثروت فراوانی که به هم رسانیده بود، از فقرا و درویشان و اهل فضل دستگیری می‌نمود. میان وی و ملا محمد صوفی، در احمدآباد مناظره و مباحثه می‌بود؛ و صوفی در اواخر از وی رنجیده و در مرض موت او به عیادت وی نرفت؛ اما بر جنازه او حاضر شد؛ و علت رنجش و تیرگی روابط این دو شاعر نیز اشعاری بود که نظیری در طعنه و تعریض به ملا محمد صوفی - و البته نه با تصریح به نام او - سروده بود و نمونه آنها:

درمانِ ضعفِ دل به لب نوشند کن	حرفی بگوی و مشک و گلایی به قندکن
لب پاک از ترشح آب حرام کرد	طرف ردا به گردن صوفی کمند کن
بوی عبوسِ عارفِ شهرم دماغ سوخت	خادم بیار مجمر و فکر سپند کن
زهرم به رگ ز حاسد بدگوی می‌دود	نیشم ز دل برآر و علاج گزند کن
بامآب دست خصم، به خود	
گرچه خوب نیست	گو اشتلم به طینتِ نارجمند کن
آن کس که دین ندارد و گوید که عارفم	تکفیر او به ملتِ هفتاد و اند کن
تاکی چو موجِ آب به هرسو شتافتن؟	در عینِ بحر، پای به گرداب بندکن
نقدت همه ز روی ریا قلب مانده است	صرافِ خویش شو، سخنِ چون و چند کن
دشمن اگر به سفره تو میهمان شود	سریخش و نام خویش به همت بلند کن
آرایش برون چه کنی پشم گوسپند؟	گرگی که در درونست ترا، گوسپند کن
افغان که سوختی و به مرهم نمی‌خری	آن را که داغ می‌نهی، اول پسند کن
عالی نموده عشق، نظیری مقام تو	معنی بلندآور و دعوی بلند کن <sup>۹</sup>

## ۶. تقی‌الدین اوحی (۹۷۳-۱۰۳۰ ق)

مردی شاعر و فاضل که سال‌های دراز در خدمت و ملازمت شاهان و امیران ایران و هند بسر برد؛ و سه سال مقیم گجرات بود. کتاب عظیم عرفات‌العاشقین که از حیث فراوانی اطلاعات درباره پارسی‌سرایان، غنی‌ترین تذکره‌ها به‌شمار می‌رود تألیف اوست. وی در این کتاب در باب ملا محمد صوفی و روابط خود با او می‌نویسد:

قبل از ارتکاب شعر، مدت‌ها در شیراز و غیره جزو کشی می‌کرد، و در آن ایام به صحبت او می‌رسیدیم، بعد ما از مدرسه و بحث برآمده در سلک زندان و خوش‌طبعان درآمد... مدتی در ایران سیاحت کرد و الحال در گجرات سکون یافته. مجدداً در احمدآباد (مرکز گجرات) به صحبت او می‌رسیدیم، قریب دو سال است که از خدمت ایشان جدا شده‌ایم. در سنه ۱۰۲۵ در اجمیر باز او را دریافتیم.

اوحدی مراتب فضل و کمالات اخلاقی ملا محمد صوفی را بسیار ستوده و قریب یکصد و چهل بیت از سروده‌های او را نقل کرده است.<sup>۱۰</sup>

#### ۷. نورالدین محمد جهانگیر (۹۷۷-۱۰۳۶ ق)

شهربار بزرگ گورکانی هند. وی در سال ۱۰۲۲ هـ. به اجمیر رفت و سه سال در آن جا درنگ کرد.

در آن هنگام ملا محمد صوفی در اجمیر اقامت داشت، ولی هیچ یک از اعیان دولت را به طبیعت خود ندید؛ مگر آن که بزرگ اهلی او را از روی خواهش و آرزومندی به خانه خود می‌برد؛ بعد از آن که می‌رفت فی الحال پشیمان می‌شد، و در خانه او چندانی شکفته نمی‌شد. کم می‌گفت و کم می‌شنید، تا از آن منزل به کلبه درویشی خود می‌آمد؛ و چون خواهش بزرگان نسبت به خود بسیار دید، بنابر آن چندانی در اجمیر نماند. در آن سال که سنه ۱۰۲۴ هـ. ق بود، باز به گجرات عود نمود. با این همه، در سال ۱۰۳۴ هـ. جهانگیر فرمان داد تا ملا محمد صوفی را به دربار وی به لاهور فرستند؛ او نیز بناگزیر گردن نهاد و روانه شد. اما در میان راه و پیش از رسیدن به مقصد، در شهر سرهند درگذشت و هنگام نزع این رباعی را گفت که جهانگیر از شنیدن آن رقت‌ها کرد:

ای شاه! نه تخت و نه نگین می‌ماند  
از بهر تو یک دو گز زمین می‌ماند  
صندوق خود و کاسه درویشان را  
خالی کن و پرکن، که همین می‌ماند<sup>۱۱</sup>  
اما در پاره‌ای مآخذ، گزارش ماجرا به این‌گونه آمده است که سیف خان صوبه‌دار گجرات که به ملا صوفی اعتقادی داشت، وی را از میر سید جلال صدر که ذکر وی بیاید طلب داشت و او ناگزیر ملا را روانه نمود. اما وی پیش از رسیدن به مقصد درگذشت و در حالت نزع این رباعی گفت:

ای شاه! نه تخت...



پادشاه (سیف خان؟) شنیده رقت‌ها نمود.<sup>۱۲</sup>

۸. ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی (۹۹۸-۱۰۳۷ ق)

از تذکره‌نویسان و قصه‌خوانان و شاعران و متخلص به نبی و عزتی که سال‌ها در نواحی مختلف هند در ملازمت و خدمت امرا و بزرگان شبه قاره به سر برد. وی در تذکره معروف میخانه، در باب روابط خود با ملامحمد صوفی می‌نویسد:

پوشیده نماند که این آرزومند صحبت نکته‌سنجان وادی موزونیت را، از مساعدت بخت، سعادت ملازمت آن صاحب سعادت در اجمیر میسر گردید. هنگام ملاقات، روشن ضمیری به نظر درآوردم در لباس فخر فقر در آمده. درویش‌نهادی مشاهده کردم حب جاه دنیوی را طلاق داده. خردمندی بر مسند استغنا بی‌نیازی نشست. دانشمندی در طلب بر روی ارباب دولت بسته. با خود گفتم منت خدای را عزوجل که شرف مجالست این قسم مردی را دریافتم.

بعد از زمانی، با این ضعیف همزبانی آغاز نمود؛ و از هرجا سخنان در میان آورد؛ تا به تقریبی سررشته سخنش به این جا رسید که: مدت پانزده سال در مکه معظمه - زادهای الله شرفاً - توطن نمودم؛ و در آن ایام هر سال یکبار به زیارت مدینه حضرت ختمی پناه می‌رفتم؛ و بعد از سعادت زیارت آن سرور باز به بیت الله معاودت می‌کردم؛ و کم جا از اطراف و اکناف عالم مانده باشد که من ندیده باشم؛ و در این ایام گجرات را وطن خود قرار داده‌ام؛ و گاهی از آن جا به عزم گشت اطراف و اکناف آن شهرستان از شهر بر می‌آیم؛ و این سفر اجمیر محض از برای زیارت حضرت قطب المحققین خواجه معین‌الدین اختیار نموده‌ام. الحق همین طور بود که می‌گفت.

مؤلف میخانه افزون بر آنچه خود از زبان ملا محمد صوفی در باب احوال وی فراگرفته، آنچه را هم که «عزیزی که با آن نادره جهان کمال یک‌جهتی داشت» از زبان وی شنیده و برای او حکایت نموده بود بازگو کرده است.<sup>۱۳</sup>

۹. میرحسن کاشانی

مردی شاعر و متخلص به عسکری که در آغاز پیشه بازرگانی داشت و بعدها ملازمت و خدمت حکام و شاهزادگان هندی را اختیار کرد و در مناطق مختلف هند به سیاحت پرداخت و در گجرات صحبت ملامحمد صوفی را دریافت.<sup>۱۴</sup>

۱۰. میرزا محمد صالح اصفهانی (م: ۱۰۴۳ ق)

وی سال‌های دراز در ملازمت شاهان و امیران هند بود و به مناصب عالی نائل شد. در سال‌های ۱۰۲۳-۱۰۲۵ ق در عهد جهانگیر، در بندر سورت شغل وزارت داشت؛ و در همان سال‌ها با ملامحمد صوفی که به آن شهر آمده بود، رابطه دوستی صمیمانه‌ای برقرار کرد و فرزند وی میرزا محمد صادق مینای اصفهانی هم که در آن هنگام کودک بود، ملا محمد صوفی را ملاقات کرد و نزدیک بیست سال بعد که به تألیف صبح صادق می‌پرداخت، از پیوند مودت‌آمیز پدرش با وی سخن راند؛ و او را از مشاهیر روزگار و صوفی مشرب خواند و در عین حال، به تندخویی و درشت‌گویی متهم نمود. شعری نیز به عنوان ماده تاریخ وفات او یاد کرده که ظاهراً خود سروده:

بهر سال وفات او گفتم رفته ملا محمد صوفی<sup>۱۵</sup>

#### ۱۱. عبداللطیف عباسی گجراتی (م: ۱۰۴۸ ق)

مردی فاضل و دانشمند که در دربار شاه جهان و حکام دیگر به مناصب عالی رسید. وی مثنوی تدریس می‌کرد و شرحی بر آن و بر حدیقه سنائی و نیز فرهنگنامه‌ای برای مثنوی نوشت؛ و در تألیف بتخانه که مهم‌ترین اثر ملامحمد صوفی است، دستیار مؤلف بود و در سال ۱۰۲۱ ق دیباچه مفصلی - مصدر به نام لشکرخان مشهدی - بر آن نگاشت؛ و تراجم شعرای بتخانه را با ذکر ملوک و مشایخ معروف عهدشان به اختصار بر آن افزود؛ و قسمت الحاقی یعنی تذکره را خلاصه الشعرا نام نهاد؛ و در مقدمه آن نوشت:

بنده نحیف، خاک اقدام هر مسکین و ضعیف عبداللطیف بن عبدالله عباسی که از باریافتگان کنار بساط آن عارف یقینی (ملامحمد صوفی) بود، و خود را از زمره ریزه‌چینان خوان آن نعمت بی‌دریغ می‌شمرد، و در استکتاب و مقابله آن کتاب مستطاب (بتخانه) به قدر دخلی داشت، و در اصل، ترتیب این نسخه در بلده طیبه احمدآباد گجرات - صان الله تعالی عن الآفات - که وطن مجازی این اقل العباد است - صورت انعقاد پذیرفته، لازم دانست که چند کلمه بر سبیل یادگار، نگاشته قلم شکسته رقم گرداند. تا هرکس به مطالعه این کتاب فایض گردد، داند که جامع این نسخه کیست و در چه وقت و زمان ترتیب یافته؛ و به طفیل این بزرگان، نام گمنام کمترین نیز که در مقابله و تصحیح این، مکرر جان‌ها کننده، مذکور السنه و افواہ ارباب فضل و کمال گردد... به خاطر ناقص این نحیف رسید که احوال فرخنده مآل شعری که اشعار فیض آثارشان در این کتاب مستطاب منتخب است، اگر بر سبیل اجمال نوشته شود، همچنانکه از دوا این به وجود این انیس معنوی فراغ حاصل است، از تذکره شعرا نیز استغنا حاصل آید. بنابراین،

مجمّل احوال شعرا، همین قدر که زمان وفات و عهد سلاطین که ایشان در آن عصر بوده‌اند، و بعضی مقدمات لابدی که از حیطة ایجاز و حوزة اختصار بیرون نباشد، به قدر مقدور و سیاق طاقّت - آنچه از روی تتبع یافت و توانست به دست آورد - ایراد نمود.

تاریخ وفات سلاطین و بعضی اولیا هم - آنچه به نظر رسیده - در ضمن آن قید کرد؛ که چنانچه مجمّل احوال شعرا ظاهر شود، تاریخ سلاطین و مشایخ و ائمه زمان ایشان نیز واضح گردد.<sup>۱۶</sup>

#### ۱۲. میرسید جلال صدر متخلّص به رضائی (م: ۱۰۵۷ ق)

وی در زمان شاهجهان منصب شهزاری و صدارت دهلی یافت، و در قسمتی از دوران اقامت ملامحمد صوفی در احمدآباد، او نیز در آن جا سکنی داشت و ملا صوفی به وی تعلق خاطر به هم رسانیده تعلیم او می نمود.<sup>۱۷</sup>

#### ۱۳. مولانا قادری پانی پتی

مردی شاعر و فرزند قاضی عبدالحمید. وی در سال ۱۰۱۹ ق جمعی از شاعران را در گجرات به منزل خود برد، مانند ملا محمدی رازی و مولانا محمد صوفی و وجهی هروی و غیره، و در این اجتماع، وجهی خرده‌هایی بر شعر قادری گرفت و کار از همه سو به هتاک کشید که گزارش ماجرا در عرفات العاشقین آمده است.<sup>۱۸</sup>

#### ۱۴. ملاحسن علی یزدی

وی علوم متداول را فراگرفت و مدت‌ها به سیر و سلوک و ریاضت‌های صوفیانه پرداخت و در لباس درویشی سفرهای زیادی به روم و شام و مصر و حجاز رفت. در اوایل سده یازدهم هجری ملامحمد صوفی را در سفرهند همراهی کرد و با او پیوندی استوار به هم رسانیده، مدتی چون شیر و شکر و آب و گهر به هم آمیزش داشتند؛ تا به حسب تقدیرات از یکدیگر جدا شدند و یزدی به یزد بازگشت؛ و ملامحمد صوفی در مکتوبی به وی نوشت: حسن علی! هنوز محمد صوفی در فراق تو زنده است، زهی سخت جانی!

یزدی پس از قریب نود سال عمر درگذشت.<sup>۱۹</sup>

### ۱۵. میر عبدالغنی تفرشی

شاگرد ابوالقاسم کازرونی نامبرده و از دوستان ملا صوفی که مردی شاعر بود و غنی  
تخلص می‌کرد و ملاصوفی رباعی زیر را در ستایش وی سروده:  
دانی که مرا کیست ز عالم دلخواه      عبدالغنی آن که باد جانم بفداه  
در گوشه تفرش است آن نور اله      بنهفته چنان، که یوسف اندر بُن چاه<sup>۲۰</sup>

### ۱۶. شیخ ابوحنّان طیب شیرازی متخلص به مالی

مردی طیب و شاعر و تذکره‌نویس بود و در اوایل سده یازدهم هجری ملامحمد  
صوفی را در سفر هند همراهی کرد. پیش از سال ۱۰۳۰ ق به ایران بازگشت و در رمضان  
همان سال در شیراز دیباجه‌ای بر دیوان میرزا نظام دستغیب نوشت.  
برخی احتمال داده‌اند که وی از طریق حجاز همراه ملاصوفی به هند رفته؛ و برخی  
درگذشت او را در حدود سال ۱۰۸۳ ق دانسته‌اند؛ ولی با توجه به آنچه در باب سفر او  
به هند در آغاز سده یازدهم گفتیم، بعید است که تا دهه نهم این قرن زنده مانده باشد.<sup>۲۱</sup>

\*\*\*

سخن را با ابیاتی دیگر از ساقی‌نامه مولانا محمد صوفی مازندرانی خاتمه می‌دهیم:

نسیمی ز میخانه برخاست باز	مرا چون بهاران بیاراست باز
گلستان طبعم شکفتن گرفت	هزاران در راز، سفتن گرفت
چو من بلبلی چند باشد خموش	چنین بحر، تاکی نیاید به جوش
زبانم دگر خون فشان شد چو تیغ	در افشانی آغاز کردم چو میغ
پدید آورم زین دل پرستیز	به صور سخن در جهان رستخیز
چو من طبع را معنی آرا کنم	قیامت به لفظ آشکارا کنم
زیک سو بهشتی کنم آشکار	زسوی دگر دوزخی تابدار
بسازم به حکمت جهان سخن	در آرم به قالب روان سخن
کنم در جهان سخن آسمان	کواکب درو، ثابتان روان <sup>۲۲</sup>

\*\*\*

### پی‌نوشت‌ها

۱. عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، تذکره میخانه، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، اقبال، ۱۳۶۲؛

- عرفات‌العاشقین، تقی‌الدین محمد اوحدی، نسخه عکسی در مرکز تحقیقات فارسی - دهلی نو؛ آقابزرگ  
 طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیخه، ج ۹، در ۴ قسم، تهران، ۱۳۷۳، ۱۳۷۸، ۱۳۸۳، ۱۳۸۶؛ کاروان هند،  
 احمد گلچین معانی، ۲ ج، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹ ش؛ احمد گلچین  
 معانی، تاریخ تذکرة‌های فارسی، ۲ ج، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳ ش؛ سید علیرضا نقوی،  
 تذکرة‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۳ ش (شماره صفحات در  
 پانویس‌های بعدی بیاید)
۲. شیرازی، محمد عارف، نسخه خطی در کتابخانه ملک در تهران.
۳. گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۲۳۴-۱۲۳۵.
۴. همان، ج ۲، ص ۱۲۳۳-۱۲۳۴.
۵. همان.
۶. همان، ج ۲، ص ۱۲۳۷؛ تذکرة میخانه، ۲۹۰-۲۹۲، ۴۷۷-۴۷۸.
۷. گلچین معانی، کاروان هند، ج ۱، ص ۲۸۳-۲۹۸، ج ۲، ص ۱۲۳۷.
۸. منزوی، ج ۱۰، ص ۱۱۷؛ گلچین معانی، تاریخ تذکرة‌های فارسی، ج ۲، ص ۵۰۱-۵۰۲؛ نقوی، ص ۱۳۵  
 و ۱۴۴.
۹. گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۲۳۵-۱۲۳۶ و ۱۴۴۹-۱۴۵۰؛ نظیری، ص ۲۶۶.
۱۰. اوحدی، نسخه عکسی؛ آقا بزرگ طهرانی، ج ۹، ص ۱۷۳.
۱۱. گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۷-۱۲۳۶؛ فخرالزمانی قزوینی، ص ۴۷۷.
۱۲. صمصام الدوله شاه نوازخان، ج ۳، ص ۴۴۷-۴۵۱.
۱۳. فخرالزمانی قزوینی، ص ۴۷۶-۴۷۹؛ گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۴۲۱-۱۴۲۵.
۱۴. گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۸۹۸.
۱۵. عبدالحی حسنی لکهنوی، ص ۱۷۷-۱۷۸؛ مینای اصفهانی، نسخه خطی در پنته؛ گلچین معانی، کاروان  
 هند، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۶۸۰.
۱۶. خلاصة‌الشعراء، نسخه در کتابخانه مجلس شورای ملی سابق (این کتاب، همان بتخانه است با افزوده‌های  
 عباسی) تاریخ تذکرة‌های فارسی، ج ۱، ص ۵۰۱، ۵۹۰-۵۹۱، ۵۹۴-۵۹۷؛ میخانه، ص ۴۷۹.
۱۷. صمصام الدوله شاه نوازخان، ج ۳، ص ۵۱-۴۴۷.
۱۸. نسخه عکسی عرفات‌العاشقین.
۱۹. گلچین معانی، کاروان هند، ج ۱، ص ۳۲۲-۳۲۳؛ گلچین معانی، تاریخ تذکرة‌های فارسی، ج ۱، ص ۱۷۲؛  
 آقابزرگ طهرانی، ج ۹، ص ۲۴۶.
۲۰. گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۲۴۱؛ آقابزرگ طهرانی، ج ۹، ص ۶۹۱ که نام وی را میر عبدالغفور  
 ضبط کرده است.
۲۱. گلچین معانی، تاریخ تذکرة‌های فارسی، ج ۱، ص ۱۷۲-۱۷۳؛ گلچین معانی، کاروان هند، ج ۲، ص ۱۲۱۰؛  
 آقابزرگ طهرانی، ج ۹، ص ۹۵۲ ذیل تخلص مانی.
۲۲. گلچین معانی، تذکرة میخانه، ص ۴۸۹-۴۹۰.

## منابع

- آقازرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۹، در ۴ قسم، تهران، ۱۳۷۳، ۱۳۷۸، ۱۳۸۳، ۱۳۸۶.
- اوحدی، تقی‌الدین محمد، عرفات‌العاشقین، نسخه عکسی در مرکز تحقیقات فارسی - دهلی نو.
- حسنی لکهنوی، عبدالحی، نزهة الخواطر، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۶، ج ۵.
- خلاصة‌الشعرا، نسخه در کتابخانه مجلس شورای ملی سابق (این کتاب، همان بتخانه است با افزوده‌های عباسی).
- شیرازی، محمد عارف، لطائف الخیال، نسخه خطی در کتابخانه ملک در تهران.
- صمصام‌الدوله شاه نوازخان، مآثرالامرا، به تصحیح مرزا اشرف علی، کلکته، ۱۳۰۹، ج ۳.
- قزوینی، عبدالنبی فخرالزمانی، تذکره میخانه، به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران، اقبال، ۱۳۶۲.
- گلچین معانی، احمد، تاریخ تذکره‌های فارسی، ۲ ج، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳.
- گلچین معانی، احمد، کاروان هند، ۲ ج، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۷.
- مینیای اصفهانی، میرزا محمد صادق، صبح صادق، نسخه خطی در پتته.
- نظیری نیشابوری، دیوان نظیری نیشابوری، با تصحیح محمد رضا طاهری، تهران، نگاه، ۱۳۷۹.
- نقوی، سید علیرضا، تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۳.